

تعامل ائمه علیهم السلام با غلات

سید محمدحسن علوی *

چکیده

در این مقاله با اشاره به پیدایش فرقه‌ها و خواستگاه آنها، پدیده غلو به ترتیب زمانی هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام بررسی خواهد شد. نخست بحث درباره این مسئله را از زمان حیات پیامبر گرامی اسلام و برخورد آن حضرت با این پدیده آغاز می‌کنیم؛ سپس مسئله غلو در زمان امام علی علیه السلام را با اشاره به غالیانی چون عبدالله بن سبا و برخی دیگر که قائل به الوهیت آن حضرت بودند، مورد بررسی قرار داده و با گذر از دوره امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام به بحث درباره مهم‌ترین عصر غالی‌گری، یعنی عصر صادقین علیهم السلام و گروه‌های مهم غالیان و هفت نفری که مورد لعن امام صادق علیه السلام و برخی دیگر از امامان علیهم السلام واقع شدند، یعنی مغیره بن سعید، بیان بن سمعان، حارث شامی و عبدالله بن حارث و غالیان منتسب به آنان و نیز برخورد ائمه علیهم السلام با این غالیان می‌پردازیم. پس از آن درباره غالیانی که ائمه پس از صادقین علیهم السلام تا زمان غیبت صغری با آنان برخورد داشته‌اند و نیز درباره افرادی همچون شلمغانی که در عصر غیبت ظهور کرده‌اند توضیح داده، توقیعات صاحب الزمان علیه السلام را درباره آنان بیان می‌کنیم. در آخر برخورد ائمه علیهم السلام را دسته‌بندی کرده، موارد گوناگون را با ذکر نمونه یادآور می‌شویم.

کلیدواژه‌ها

ائمه علیهم السلام، غلات، تعامل، لعن، تکفیر، تفسیق.

* کارشناسی ارشد فلسفه، تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۲۹.

مقدمه

غلو بر وزن فعول، مصدر فعل «غَلَى يَغْلُوا» و به معنای افراط، ارتفاع، بالا رفتن و تجاوز از حد است و وقتی قیمت چیزی از حد معمول خود بالاتر می رود، به آن «غالی» (به معنای گران) می گویند؛ چنان که درباره مایعات هر گاه به جوش آیند و در حد خود نگنجند، می گویند غلیان کرده است.^۱ هر گاه این کلمه در مورد باورهای دینی و مذهبی به کار رود، به این معنی است که انسان چیزی را که به آن باور دارد، از حد خود، بسیار فراتر برده است.

شیخ مفید در تعریف غلو چنین گفته است:

غلو در لغت، گذشتن از حد و خارج شدن از اعتدال است. خداوند متعال نصاری را از غلو درباره حضرت مسیح نهی کرده، می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (نساء: ۱۷۱)^۲

آنگاه درباره غلات و مفوضه می گوید:

غلات گروهی از متظاهرين به اسلامند که امیر المؤمنین و امامان و فرزندان او را به الوهیت و نبوت توصیف کرده اند و در حق آنان از حد اعتدال تجاوز کردند، و مفوضه عده ای از غلات اند و تفاوت آنها با غلات در این است که ائمه را حادث و مخلوق دانسته اند و گفته اند: خداوند آنان را آفریده و امر خلق را به آنها تفویض کرده است.^۳

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مواقع گوناگون، علی ﷺ را به عنوان جانشین خود معرفی نمود، اما پس از رحلت آن حضرت، مسلمانان بر سر موضوع امامت و رهبری جامعه در یک صف بندی کاملاً متمایز، به مناقشه بر سر موضوع امامت پرداختند که می توان آغاز فرقه گرایی و چه بسا رشد اساسی فرقه گرایی در اسلام را از آن روز دانست. آنان نه تنها اختلاف خویش را درباره مصادیق

امام و جانشین پیامبر ﷺ ظهور و بروز دادند، بلکه در شأن ویژگی های آن نیز به مشاجره پرداختند و هر کدام بر سیره و سخنان پیامبر ﷺ تکیه کردند.^۴

در این میان، عده ای از صحابه با توجه به بیانات و نصوص رسول خدا ﷺ کسی جز علی را شایسته امامت ندیدند و امامت ایشان را برگزیدند. کسانی که به امامت ایشان و فرزندان وی قائل هستند، شیعه نامیده می شوند. شیعه در تعیین امام بر نص پیامبر اکرم ﷺ تکیه می کند؛ افزون بر آن ویژگی های امام بر حق به وضوح در امامان شیعه وجود دارد و هر یک از ائمه نیز به معرفی امام بعد از خود پرداخته است؛ بنابراین خط و مشی شیعه از جهت تعیین امام، کاملاً واضح است، اما اغراض گوناگون که بیان آن خارج از حوزه این نوشته است، باعث به وجود آمدن فرقه های مختلف، همچون واقفیه، زیدیه، غلات و... در میان شیعیان شد. البته نباید از این نکته غافل بود که عده ای از نویسندگان ضد شیعی، برای تخریب مذهب تشیع، به فرقه تراشی در میان شیعیان پرداختند؛ فرقه هایی که یا اصلاً وجود خارجی ندارند؛ مانند فرقه هشامیه (پیروان هشام بن حکم) و زراریه (پیروان زرارة بن اعین و...) که بیشتر برای مخدوش نمودن اصحاب بزرگ ائمه ﷺ افکار و عقایدی را به آنان منتسب کردند^۵ و یا تعداد پیروان آنها به یک نفر تا چند نفر بیشتر نمی رسید.^۶

بر هیچ اندیشمند منصفی پوشیده نیست که عقاید حقه شیعه، آمیخته با منطق و استدلال است و همین مسئله مخالفان را از رویارویی با آن باز داشته است. طبیعی است که برای مقابله با این مذهب حنیف، از صدر اسلام تاکنون روش های گوناگونی در پیش گرفته شده و تاکنون نیز ادامه دارد؛ از ترور اشخاص و به شهادت رساندن ارکان شیعه گرفته تا ویران کردن و آتش زدن خانه ها و کتابخانه های شیعیان و دوست داران اهل بیت؛ با این همه دشمنان شیعه از همان آغاز دریافتند که با این روش ها نمی توانند حقیقت زلال شیعی را منکوب نمایند؛ از این رو با نسبت دادن خرافات و

عقاید انحرافی به شیعه و تراشیدن برخی فرقه‌ها، نیز نسبت دادن عقاید باطل به شیعه که به دور از عقل و منطق بود، تلاش نمودند و جهت مذهب تشیع را نزد افکار عمومی و جهانیان تخریب کنند. به وجود آمدن غالیان نیز که دست پرورده افرادی سودجو و سیّاس بودند، به این دسیسه کمک بسیاری کرد؛ از این رو شاهد آنیم که ائمه علیهم‌السلام از آغاز امر با این مسئله به شدت مخالفت کرده، حتی دستور به کشتن برخی از این افراد می‌دادند و بالعن و نفرین و برائت از غالیان، ساحت خود را از این گونه عقاید، پاک می‌کردند. با توجه به ادامه این گونه نسبت‌های ناروا به شیعه،^۷ ضرورت بحث از غالیان و برخورد ائمه با آنان و جدایی مذهب حقه شیعه اثنی عشری از فرقه‌های غالی، روشن می‌گردد.

پیشینه بحث از «غلو»

کتاب‌های ملل و نحل برای تطبیق فرقه‌های اسلامی با حدیث منقول از پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمودند: «فرقه‌های اسلام ۷۲ فرقه می‌باشند و همه آنها گمراه هستند، مگر یک فرقه»،^۸ فرقه‌های گوناگونی ذکر کرده‌اند که گاه بسیار بیشتر از تعداد ذکر شده در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند.

قدیمی‌ترین کتاب، کتاب *المقالات و الفرق* سعدبن عبداللّه اشعری است و پس از آن *فرق الشیعه* نوبختی است که تنها به ذکر فرقه‌های شیعه اختصاص دارد و فرقه‌های غلات را بیش از بیست فرقه شمرده است؛ همچنین ملطی شافعی در کتاب *التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع* غلات شیعه را بیش از بیست فرقه می‌داند. اشعری نیز بیش از ۲۵ فرقه غلات برای شیعه در کتاب *مقالات الاسلامیین* بر شمرده است.

شهرستانی در *الملل و النحل* نیز نخست شیعه را به پنج فرقه کیسانیه، زیدیه، امامیه، غالیه و اثنا عشریه و سپس غالیه را به دوازده فرقه قسمت می‌کند.

دهخدا در لغت‌نامه خود و محمدجواد مشکور در فرهنگ فرق اسلامی نیز به این موضوع پرداخته‌اند. در میان معاصران نعمت‌الله صفری فروشانی در کتاب *غالیان مفصل* به این موضوع پرداخته است که به تدوین مقاله حاضر نیز کمک بسیاری کرده است و در تحلیل کتاب‌های یادشده، می‌توان به آن مراجعه کرد.^۹

در مورد برخورد ائمه با غلات، کتاب‌های رجالی مانند *رجال کشی*، *رجال نجاشی*، *معجم رجال‌الحديث* و دیگر کتب رجالی، به این موضوع پرداخته‌اند؛ همچنین علامه مجلسی در *بحارالانوار*، جلد ۲۵، باب «نفی الغلو فی النبی و الائمة صلوات الله علیه و علیهم...»^{۱۰} به این مسئله مهم پرداخته است.

همچنین در آثاری چون: *آراء ائمة الشيعة فی الغلاة* میرزا خلیل کمره‌ای، *هویة التشیع احمد وائلی و الجندور التاریخية و النفسية للغلو و الغلاة* سامی العزیری، به این بحث پرداخته شده است.

تاریخچه غلو

غلو، در ادیان پیشین (الهی و غیر الهی) وجود داشته است؛ یعنی مردم مظاهری از آسمان و زمین را مورد پرستش قرار می‌دادند و آنها را در حد الوهیت می‌دانستند. در مصر قدیم، مردم حیواناتی چون گرگ، شغال، گربه، لک‌لک و... و نیز گیاهانی چون انجیر، خرما، پیاز و... را می‌پرستیدند. گفته شده وقتی کمبوجیه، به مصر لشکر کشید، برای آنکه به آسانی لشکر مصریان را شکست دهد، دستور داد در پیشاپیش لشکر خود، تعداد زیادی گربه و لک‌لک رها کنند و مردم مصر که آنها را موجودات مقدس می‌شمردند، به احترام آنها دفاع نکردند و مصر به آسانی گشوده شد.^{۱۱}

مصریان پادشاه خود را که فرعون نامیده می‌شد، خدای خورشید و پسر خدا و بالاخره خود خدا می‌دانستند.^{۱۲} قرآن نیز به این مسئله پرداخته و سخن از یهودیان می‌آورد که عزیر را پسر خدا می‌دانند؛^{۱۳} همچنین مسیحیان برای مسیح قائل به مقام الوهیت‌اند.^{۱۴} عده‌ای از مردم نیز جن را برای پرستش برگزیدند.^{۱۵}

در اسلام نیز هر چند برخی از نویسندگان اهل سنت برای تخریب مذهب شیعه تلاش کرده‌اند، غلو را به شیعه نسبت دهند و حتی با تراشیدن مذاهب دروغین در غلو، اصحاب ائمه را بکوبند، اما نباید از این نکته غافل بود که غلو در اهل سنت قبل از شیعه پدیدار شد. شیعی از متعصبان اهل سنت، عمر را از غالیان پیامبر اکرم ﷺ می‌داند؛ چرا که بعد از رحلت پیامبر ﷺ عمر وفات آن حضرت را منکر شد و گفت: پیامبر به آسمان رفته است و تهدید کرد هر کس فکر کند پیامبر از دنیا رفته است، گردنش را با شمشیر می‌زنم. آخر الامر با شنیدن آیه «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران: ۱۴۴) که ابوبکر برای او قرائت کرد، مرگ پیامبر را پذیرفت.

دکتر شیعی می‌گوید:

وقتی دو قبیله ضبه و ازد، دور شتر عایشه [در جنگ جمل] طواف می‌کردند و می‌گفتند: بوی شتر مادرمان عایشه از بوی مشک خوشبو تر است، پس چه جای تعجب که دوستان علی ﷺ با آن همه مناقب، نسبت به او غلو کنند.^{۱۶}

انگیزه غلو

انگیزه‌های غلات: باورهای گوناگون غلات، علل و انگیزه‌های مختلفی داشت. در بعضی از روایات شیعه، ناآگاهی مردم به عنوان یکی از علل غلو ذکر شده است. حضرت امام رضا ﷺ در این مورد می‌فرماید:

بعضی از مردم ساده‌دل، معجزات و کرامات فراوان از ائمه مشاهده می‌کردند و چون نمونه آنها را از مردم عادی ندیده بودند، تصور می‌کردند حتماً صاحب این معجزات، دارای مقامی برتر از مقام بشری است و به این ترتیب، قائل به خدایی ائمه یا حلول روح خدایی در آنان می‌شدند.^{۱۷}

در برخی دیگر از روایات، دوست داشتن زیاد، علت غلو دانسته شده است. امام سجاد می‌فرماید:

یهودیان به عزیز علاقه زیادی داشتند؛ به همین جهت او را پسر خدا دانستند و مسیحیان نیز نسبت به عیسی علاقه زیاد نشان دادند و او را پسر خدا دانستند... و گروهی از شیعیان، از شدت محبت به ما، ما را از حد خود فراتر بردند؛ در حالی که نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان.^{۱۸}

البته این دو علت، در مورد افراد ساده‌دل عامی صادق است؛ ولی رهبران غلات انگیزه‌های دیگری غیر از این داشتند. با بررسی شخصیت و زندگانی رهبران غلات، همانند ابوالخطاب، مغیره بن سعید، ابومنصور عجلی و بیان بن سمعان درمی‌یابیم آنان افرادی زیرک و سیاسی بودند که برای رسیدن به جاه و مال و منال برای خود دسته‌بندی‌هایی ایجاد کردند و با بهانه کردن الوهیت ائمه خود را پیامبر و منصوب از طرف آنان می‌دانستند و به این ترتیب از احساسات مردم ساده‌دل استفاده کرده، آنان را به بیراهه کشاندند و چند روزی از بهره‌های این حرکت خود برخوردار شدند تا اینکه سرانجام، حساسیت حکومت را برانگیختند و به هلاکت رسیدند.^{۱۹}

همچنین مانع بودن دین برای رسیدن به شهوات، غلات را وادار به آوردن دین جدید در قالب ادعای نبوت و الوهیت می‌کرد و آنها را از راه ترویج اباحی‌گری، عده زیادی را به دور خود جمع می‌کردند.

غلات همچنن با طرح عقایدی چون حلول جزء الهی در ائمه علیهم السلام، مردم را برای پذیرش الوهیت ائمه آماده تر می کردند و با طرح عقیده تناسخ، پیروان خود را از سرپیچی از دستورات خود می ترساندند؛ زیرا اینگونه وانمود می کردند که افرادی که سختی های دستورات آنها را تحمل کنند، بعدها در بدن نیکوتری خواهند بود، ولی اگر سرپیچی کنند، به صورت حیوانی در خواهند آمد و عذاب می کشند.

علل و انگیزه های دیگری نیز گفته شده است که برای اطلاع بیشتر، خواننده محترم را به کتاب *غالیان* آقای صفری فروشانی، ص ۴۳ به بعد ارجاع می دهیم.

معصومان و پدیده غلو

در احادیث متعددی از معصومان علیهم السلام نقل شده است که ایشان به صراحت پدیده غلو را نفی کرده، نسبت به آن هشدار داده اند. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که از غلو در دین بر حذر باشید که پیشینیان شما را غلو در دین نابود ساخت.^{۲۰}

یا فرمودند: «بهره ای از اسلام ندارد آن که علیه اهل بیت من جنگ در پیش گیرد و آن که در دین غلو کند و منحرف شود».^{۲۱}

علی علیه السلام می فرماید: «از غلو در باره ما حذر کنید»^{۲۲} و در جایی دیگر می فرماید: «دو کس به خاطر من به هلاکت رسیدند، عاشق غالی و دشمن خشمگین».^{۲۳}

بیشترین و صریح ترین مخالفت ها با پدیده غلو، در زمان صادقین علیهم السلام بوجود آمد، اما به تناسب موضوع مقاله، به ترتیب زندگانی معصومین علیهم السلام، برخورد هر یک از آنان با غالیان عصر خود را یادآور می شویم.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ

در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام ﷺ، از شکل گیری غالی گری گزارش نشده است. فقط آنچه شهرت دارد این است که هنگام وفات ابراهیم فرزند پیامبر ﷺ خورشید گرفتگی روی داد و عده ای پنداشتند خورشید در غم وفات فرزند پیامبر ﷺ سوگوار شده است که این خود نوعی غلو در صفات به حساب می آمد، اما پیامبر پندار آنان را رد نمود و فرمود:

ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله لا یکسفان بموت احد؛^{۲۴} خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های الهی هستند که به طور طبیعی خسوف و کسوف در آنها رخ می دهد، نه به خاطر مرگ فردی.

همچنین روایت است که دو نفر خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و گفتند: ای محمد ﷺ آیا می خواهی تو را عبادت نموده، پروردگار خویش قرار دهیم؟ حضرت فرمودند: "پناه بر خدا که ما غیر او را عبادت کنیم و اینکه امر کنیم غیر خدا را عبادت کنید؛ نه من به چنین چیزی مبعوث شده ام و نه به آن امر شده ام". در این هنگام آیات سوره آل عمران نازل شد: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ...»^{۲۵}

همچنین شخصی خواست بر پیامبر ﷺ سجده کند، آن حضرت وی را منع نمود و فرمود: «غیر خداوند احدی شایسته سجده شدن نیست، اما پیامبرتان را گرامی دارید و حق اهل بیتش را بشناسید».^{۲۶} پیامبر ﷺ فرمودند: «لا ترفعونی فوق قدری فان الله اتخذنی عبداً قبل ان یتخذنی نبیاً».^{۲۷}

امام علی

در زمان امام علی از پیدایش غالیانی که بتوان به طور یقین وجود آنان را اثبات کرد، چیزی گزارش نشده است؛ هر چند گزارش هایی از وجود فرقه ای به نام سبأیه (پیروان عبدالله بن سبأ)

رسیده است، اما تحقیقات پژوهشگران شیعه و سنی به ویژه مرحوم علامه عسکری، حکایت از آن دارد که اصل وجود چنین فرقه‌ای مورد انکار قرار گرفته است. علامه عسکری داستان سرایی سیف بن عمرو را خواستگاه پیدایش چنین فرقه‌ای در کتب حدیثی و تاریخی می‌داند. آن مرحوم در کتاب خود، *عبدالله بن سبأ* به تفصیل به این موضوع پرداخته است که می‌توان از علل و عوامل این فرقه تراشی، ضدیت با شیعه، توجیه اعمال و رفتار عثمان و سایر صحابه، توجیه جنگ‌های آن زمان و تخطئه برخی عقاید صحیح شیعه، همچون رجعت و مهدویت و نسبت دادن آن عقاید به عبدالله بن سبأ را برشمرد که متأسفانه برخی از شیعیان مانند نوبختی در *فرق‌الشیعة* و سعد بن عبدالله اشعری در *المقالات والفرق* نیز این مطالب را آورده‌اند.

به هر حال آنچه در تاریخ آمده است، عقیده عبدالله بن سبأ به وصایت علی علیه السلام و نسبت الوهیت به علی علیه السلام و حلول جزء الهی در وجود علی علیه السلام و امامان بعد از او و... می‌باشد که امام علی علیه السلام نیز به شدت با وی برخورد نموده، حتی در برخی روایات سوزاندن عبدالله بن سبأ توسط آن حضرت گزارش شده است؛^{۲۸} هر چند مشهور آن است که عبدالله بن سبأ را توبه داد و سپس او را به مدائن تبعید کرد، ولی وی در آنجا نیز دست از عقاید خود برنداشت و آن‌گاه که علی علیه السلام به شهادت رسید، شهادت آن حضرت را تکذیب کرد و گفت: حتی اگر مغز سر او را برای من در هفتاد لفاف بیاورید، به مردن او معتقد نخواهم شد.^{۲۹}

در کتب شیعه از زبان امام سجاد و صادقین علیهم السلام روایاتی در لعن و نکوهش ابن سبأ آمده است که سرچشمه همه آنها رجال کشی است. به گفته نجاشی، کشی از افراد ضعیف نقل می‌کند و استاد او عیاشی است که ابتدا مذهب اهل سنت داشته است و احادیث زیادی از آنان شنیده است و با توجه به تردیدهایی که برخی از محققان شیعه و سنی در اصل وجود چنین فردی نموده‌اند، نمی‌توان به

این روایات تکیه کرد؛ البته هیچ یک از صاحبان کتب اربعه، این احادیث را در کتاب‌های خود نیاورده‌اند.^{۳۰}

هر چند غالسانی به نام «سبأیه» در تاریخ ثابت نشده است، اما نمی‌توان به طور کلی وجود غلو در باره امام علی را منکر شد؛ چنان که گذشت، خود آن حضرت می‌فرماید: «هلک فی رجلان محبّ غال و مبغض قال»؛ افزون بر این، در روایات آمده است برخی افراد تازه‌مسلمان از سرزمین‌های دیگر، آن حضرت را به حد الوهیت رساندند.^{۳۱}

در روایت آمده است: قنبر غلام حضرت علی خدمت آن حضرت رسید و گفت: ده نفر پشت در خانه هستند و گمان می‌کنند تو پروردگار آنها هستی. حضرت فرمود: آنها را داخل کن. آنها وارد شدند. حضرت از آنها پرسید: چه درباره من می‌گویید؟ گفتند: تو پروردگار ما هستی و ما را روزی می‌دهی. حضرت فرمود: وای بر شما! چنین پنداری نداشته باشید؛ زیرا من فقط بنده خدا هستم، مثل شما. اما آنها امتناع ورزیدند و حضرت آنها را توبه داد، ولی قبول نکردند. سپس امام دستور دادند کانال‌هایی مرتبط به هم حفر کردند و آنان را داخل آن کانال‌ها قرار داده، آتش روشن کردند که آن مردم بر اثر خفگی جان سپردند.^{۳۲}

علاوه بر سیره عملی‌ای که از آن حضرت در مقابله با غلات نقل شده است، آن حضرت با زبان نیز به مقابله با آنان برخاسته، برائت خود را از آنان اعلام داشتند. آن حضرت می‌فرماید: «اللهم ائی برئ من الغلاة کبرائة عیسی من النصارى، اللهم اخذهم ابدأ و لاتنصر منهم ابدأ».^{۳۳}

امام حسن و امام حسین

در زمان حیات امام حسن و امام حسین گزارشی از برخورد آن دو بزرگوار با غلات نرسیده است، لکن از برخی روایات به دست می‌آید که عده‌ای چنین پنداشتند که امام حسین به شهادت

نرسیده، بلکه همچون عیسی علیه السلام به آسمان‌ها رفته است و این امر در آن زمان بر مردم مشتبه شده بود که بنا به نقل کلینی، طبق توقیعی که اسحاق بن یعقوب از صاحب‌الزمان (عج) و به خط آن بزرگوار به دست داشته است، آن حضرت این موضوع را تکذیب کردند و باور به آن را کفر و گمراهی دانستند.^{۳۴}

امام رضا علیه السلام نیز آن گروه را تکذیب کرده و مورد لعن الهی قرار می‌دهد.^{۳۵}

امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام افزون بر توضیح غلوئی که در اقوام پیشین، مثل یهود و نصاری بوده است، به روشنگری در این زمینه می‌پردازد و مسلمانان را از عقیده غلو نسبت به ائمه علیهم السلام پرهیز می‌دهد. آن حضرت طبق روایت ابو خالد کابلی، می‌فرماید:

یهود عزیز را دوست داشتند و گفتند: درباره او آنچه را که گفتند [او را از حد خود بالاتر بردند و نسبت به او غلو کردند و او را پسر خدا دانستند]: اما نه عزیز از آنهاست و نه آنها از عزیز، و همانا نصاری، عیسی علیه السلام را دوست داشتند تا جایی که درباره او گفتند: آنچه را که گفتند [درباره او غلو کردند]: اما نه عیسی علیه السلام از آنهاست و نه آنها از عیسی هستند و گروهی از شیعیان ما، ما را دوست می‌دارند و می‌گویند: در حق ما آنچه را که یهود نسبت به عزیز گفتند و آنچه را که نصاری نسبت به عیسی بن مریم گفتند؛ اما نه آن گروه از ما هستند و نه ما از آنها هستیم.^{۳۶}

امام سجاد علیه السلام بدین شکل براءت عملی خود را از غالیان ابراز داشته، هشدار می‌دهد کسی که چنین عقیده‌ای داشته باشد، از زمره مسلمانان خارج شده است؛ چنان که آن دسته از یهود و نصاری که نسبت به عزیز و عیسی علیهم السلام غلو کردند، از دین خود خارج شدند.

امام باقر و امام صادق

بیشترین ظهور و بروز غالیان در زمان این دو امام بزرگوار بوده است؛ زیرا کشمکش‌های سیاسی عباسیان و امویان تا اندازه‌ای مردم را در ابراز علاقه به اهل بیت آزاد گذاشته بود؛ در این میان برخی با سوء استفاده از این موقعیت و بهره‌گیری از احساسات پاک مردم عادی، راه غلو در مورد ائمه را پیش گرفتند تا از این آب گل آلود ماهی بگیرند. آنان با عنوان کردن صفات غلوآمیز نسبت به ائمه و بالابردن آنان تا سرحد نبوت و الوهیت، خود را به عنوان پیامبر یا امام از سوی ائمه معرفی می‌کردند تا به اهداف دنیایی خود دست یابند. از سوی دیگر، ائمه با جدیت و هوشیاری تمام، به مقابله با آنان پرداخته، ضرر غالیان نسبت به خود را یادآور می‌شدند.

در این دوره هفت نفر نقش برجسته‌تری داشتند که همگی مورد لعن امام صادق واقع شدند. یکی از خطرناک‌ترین این افراد، مغیره بن سعید بود. وی نخست خود را نایب امام باقر معرفی کرد و سپس امام را به حدّ خدایی رساند و خود را پیامبر و امام از طرف او به مردم معرفی نمود.^{۳۷} وی در این راه از سحر و شعبده و نیرنگ استفاده می‌کرد. یکی از بزرگ‌ترین جنایاتی که مغیره بن سعید مرتکب شد، حدیث‌سازی است. وی در آغاز که هنوز چهره کریه وی برای اصحاب امام باقر ناشناخته بود، به کمک اصحاب خود، کتاب‌های حدیثی اصحاب امام باقر را به بهانه استنساخ و رونوشت برداری از آنها می‌گرفت و احادیث غلوآمیز را با اسناد صحیحی که در آن کتب وجود داشت، وارد آن کتاب‌ها می‌کرد و سپس نسخه‌های استنساخ شده را میان شیعیان رواج می‌داد و بدین وسیله احادیث غلوآمیز در میان شیعیان منتشر می‌گشت و مردم با توجه به سلسله سندهای معتبر در آن احادیث، آنها را معتبر دانسته، به انتشار بیشتر آنها می‌پرداختند. امام صادق بارها این خطر را به اصحاب خود گوشزد می‌کرد و افزون بر لعنت فرستادن به مغیره، از اصحاب

می خواست احادیث ائمه علیهم السلام را بر قرآن و روایات قطعی عرضه کنند و آنچه مخالف قرآن و سنت قطعی است، رد کنند و بدانند از جعلیات مغیره و اصحابش می باشد.^{۳۸}

بیانیه: از دیگر فرقه های غالی، «بیانیه» است که منتسب به بیان بن سمعان تمیمی نهدی است. وی یکی از هفت نفری است که مورد لعن امام صادق و امام باقر علیهم السلام واقع شده است. او خود را مصداق آیه «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» معرفی می کرد و ادعای پیامبری می نمود. بیان بن سمعان به امام باقر علیهم السلام نامه نوشت و از آن حضرت دعوت کرد به وی ایمان بیاورد تا سالم بماند. امام باقر علیهم السلام نیز برای نشان دادن شدت کفر این ادعا، به نامه رسان که عمر بن عفیف از دی نام داشت، دستور داد نامه را بخورد و او نامه را خورد و در دم هلاک شد. طبیعی است بیان، ادعای شیعه گری نداشت، بلکه خود را پیامبر می دانست.^{۳۹}

حارثیه: این فرقه منتسب به دو نفر دیگر از هفت نفری است که مورد لعن امام صادق علیهم السلام قرار گرفتند. یکی، حارث شامی و دیگری عبدالله بن حارث مدائنی.

صائدیّه و منصوریه: فرقه اول پیروان صائد نهدی و دوم، پیروان ابو منصور عجلی، دو نفر دیگر از هفت نفری است که مورد لعن امام صادق علیهم السلام واقع شدند.^{۴۰}

خطابیّه: پیروان محمد بن مقلاص اسدی کوفی آجدع زراد بزّاز، معروف به ابوالخطاب می باشند. ابوالخطاب نخست از اصحاب امام صادق علیهم السلام بود، ولی پس از چندی منحرف شد. ابوالخطاب مهم ترین و گزافه گوترین فرقه غالبه را تشکیل داد؛ به گونه ای که همه فرقه های قبل و بعد از خود را تحت الشعاع قرار داد و بسیاری از غلات پس از او، عقاید خود را از او اقتباس کردند. یکی از بدترین کارهایی که ابوالخطاب به پیروی از مغیره بن سعید انجام داد، این بود که احادیثی باسند جعل می کرد و آنها را در کتب اصحاب ائمه علیهم السلام و به نام ائمه علیهم السلام جای می داد و به این سبب و نیز به

علت عقاید باطل او، احادیث بسیاری در ردّ وی از سوی ائمه وارد شده است که فهرست وار به گوشه‌ای از این احادیث می‌نگریم:

۱. وی یکی از هفت نفری است که مورد لعن امام صادق قرار گرفته است.
۲. امام صادق ابوالخطاب و یارانش را از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدتر می‌داند و آنها را باعث کوچک نشان دادن عظمت خداوند می‌شمرد.
۳. امام رضا ابوالخطاب را یکی از دروغ‌بندان بر امام صادق می‌داند که سرانجام به سزای اعمال خود رسید و با حرارت آهن، هلاک شد.
۴. امام صادق می‌فرماید: خدا ابوالخطاب را لعنت کند که باعث ترس من در حال قیام و قعود و خواب شد. خدایا آتش آهن را به او بچشان.
- این حدیث نشان می‌دهد چگونه امام صادق از سوی ابوالخطاب در ناراحتی به سر می‌برده است و از گمراه شدن مردم به دست او در اضطراب بوده است.
۵. در بعضی از روایات، امام صادق معلم ابوالخطاب را شیطان می‌داند.
۶. امام صادق پس از به هلاکت رسیدن ابوالخطاب، فرمود: لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر ابوالخطاب باد! من خدا را شاهد می‌گیرم که او کافر، فاسق و مشرک بود.
- ابوالخطاب نخست خود را وصی امام جعفر صادق و سپس آن حضرت را خدا و خود را پیامبر از سوی او قرار داد.
- امام صادق نسبت به غالیان شدت عمل به خرج می‌داد. آن حضرت شدت ناراحتی خود از ابوالخطاب را با لعن او و کافر و مشرک خواندن وی ابراز می‌دارد و مردم را نسبت به پیروی از چنین فردی هشدار می‌دهد و حتی با نفرین او، میزان نفرت خود را از ابوالخطاب به نمایش می‌گذارد.

آن‌گاه که خبر لعن امام صادق علیه السلام به خطابیّه رسید، گفتند: مراد امام علیه السلام قتاده بن دعامة بصری، فقیه اهل بصره بود که کنیه اش ابوالخطاب است. وقتی این خبر به امام علیه السلام رسید، فرمود: «منظور من محمد بن مقلاص است. خدا بر او، اصحابش، شک کنندگان در او و کسی که بگوید مراد من از لعن ابوالخطاب، غیر از اوست و همچنین کسی که در لعنت و بیزاری از او توقف کند، لعنت فرستد».^{۴۱}

امام صادق علیه السلام در سفارش‌هایی به ابوجعفر محمد بن نعمان احول، پس از تأکید بسیار بر پنهان نگه داشتن اسرار و نقشه‌های محرمانه و سیاسی اهل بیت علیهم السلام و بر حذر بودن از خبرپراکنی و دروغ‌زنی، می‌فرماید:

پسر نعمان! ما خاندانی هستیم که شیطان پیوسته و دایم فردی را در جمع ما وارد می‌کند که نه از ماست و نه هم عقیده با ماست. پس هنگامی که شیطان او را مشهور ساخت و مورد توجه مردم قرار داد، به او دستور می‌دهد بر ما دروغ بندد. این امر به همین منوال ادامه دارد؛ یکی که رفت، دیگری از راه می‌رسد و کارهای او را دنبال می‌کند.^{۴۲}

حضرت در ادامه وصیت، می‌فرماید:

سرّ ما را فاش مساز که بی‌شک مغیره بن سعید بر پدرم دروغ بست و سرّ او را فاش ساخت و در نتیجه خداوند تیزی شمشیر را بر او چشاند. ابوالخطاب نیز که بر من دروغ می‌بست و رازم را فاش ساخت [سرانجام] به عاقبت مغیره دچار شد. هر کس امر ما را مخفی بدارد، خداوند او را در دنیا و آخرت می‌آراید و بهره‌اش را عطا می‌کند و او را از مرگ و زندان تنگ، حفظ می‌کند.^{۴۳}

کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت در تفسیر آیه مبارکه «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ * نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»^{۴۴} (شعراء: ۲۲۱-۲۲۲). فرمودند: آنان هفت نفرند:

۱. مغیره بن سعید؛ ۲. بنان یا بیان بن سمعان؛ ۳. صائد النهدی؛ ۴. حمزه بن عماره؛ ۵. حارث شامی؛ ۶. عبداللّه بن عمرو بن حارث؛ ۷. ابوالخطاب.^{۴۵}

بزیه: پیروان بزیه بن موسی حائک (بافنده)، گروهی از پیروان ابوالخطاب بودند که پس از مرگ وی، او را جانشین ابوالخطاب قرار دادند. بزیه بارها مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفت. وی در ادعای نبوت، خود را شریک ابوالخطاب می دانست و می گفت: او و ابوالخطاب هر دو فرستاده جعفر بن محمد هستند.

«بزیه» تصور می کردند خداوند، خویش را در هیئت جعفر بن محمد علیه السلام به خلق نمایانده است. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن خبر قتل بزیه، خدا را سپاس گفت.

از فرقه های یادشده به ویژه خطایه، فرقه های دیگری منشعب شدند که نوعاً مورد لعن و تنفر ائمه علیهم السلام واقع شدند؛ برای نمونه می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

عمیره: منتسب به عمیر بن بیان عجلی و از تابعان ابوالخطاب بودند و همان عقاید بزیه را داشتند. آنان خیمه ای در محله کناسه کوفه نصب کرده بودند و در آن امام صادق علیه السلام را عبادت می کردند.

معمیره: بعد از ابوالخطاب، جمعی از پیروان او فردی موسوم به معمیر را جانشین وی دانستند و سر به اطاعت او سپردند. معمیر شرب خمر و زنا و دیگر محرمات را بر یاران خود حلال گردانید و آنان را به ترک فرایض دعوت کرد. این جماعت که معمیره نام دارند، به بقای جهان اعتقاد داشتند و بهشت و جهنم را خوشی ها و ناخوشی های دنیا می دانستند. آنها معمیر را مانند ابوالخطاب می پرستیدند. **سری:** وی نیز از جمله غلاتی بود که در زمان امام جعفر صادق علیه السلام مورد لعن آن حضرت واقع شد. امام صادق علیه السلام می فرمود: شیطان بر سری و بزیه و بیان، ظاهر شده است.

بشاریه: منسوب به بشار شعیری است که در زمان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام زندگی می‌کرد. این گروه، از مخمسه که از پیروان ابوالخطاب بودند، منشعب شدند. گفته می‌شود مخمسه قائل به خدایی پنج تن، یعنی محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام بودند؛ اما بشار در خدایی محمد صلی الله علیه و آله با آنها اختلاف پیدا کرد و از آنها جدا شد؛ لذا مخمسه می‌گفتند چون بشار ربوبیت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کرد، به صورت پرنده‌ای دریایی که علباء (علیاء) نام دارد، مسخ شد. از این جهت به این گروه، «علبائیه» هم می‌گویند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام، آمده است: حضرت پس از لعن بشار، به راوی فرمود: به آنها بگو، وای بر شما! به درگاه خدا توبه کنید که شما کافر و مشرک هستید.

امام صادق علیه السلام رو به راوی ادامه داد: به نزد بشار برو و به او بگو ای کافر! ای فاسق! ای مشرک! من از تو بیزار هستم.

و در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام بشار را شیطانی فرزند شیطان نامید که اصحاب و یاران او را فریب داده است.^{۴۶}

امام کاظم علیه السلام

در زمان این امام بزرگوار، فرقه بشیریّه، منسوب به محمد بن بشیر از موالی بنی اسد و از اصحاب امام کاظم علیه السلام پایه گذاری شد. محمد بن بشیر در زمان امام کاظم علیه السلام بر آن حضرت دروغ‌های فراوان می‌بست. پس از وفات امام موسی علیه السلام قائل به این شد که امام موسی علیه السلام وفات نیافته و تا چندی در بین مردم زندگی می‌کرده و خود را برای اهل نور به صورت نور و برای اهل ظلمت به صورت ظلمت نشان داده است؛ اما پس از مدتی همه مردم از ادراک او در حجاب مانده‌اند، در حالی که او هنوز در بین آنها موجود است. یاران بشیر بر این باور بودند امام موسی علیه السلام همان مهدی قائم (عج) است و

نمرده است و فقط غایب شده است و در زمان غیبت، محمد بن بشیر را به عنوان جانشین خود، بر امت نصب کرده است و انگشتر و علم خود و همه آنچه را که مردم در امور دینی و دنیایی به آن نیاز دارند، به او بخشیده است و امام بعد از کاظم علیه السلام، محمد بن بشیر است.

بعدها ابن بشیر امام موسی علیه السلام را خدا و خود را پیامبر از طرف او معرفی کرد.

وی به علم شعبده آگاهی تام داشت و در این راه بسیاری از یارانش را فریب می داد؛ برای نمونه، صورتی ساخته بود مانند صورت امام موسی کاظم علیه السلام و لباسی از حریر بر آن پوشانده بود. این صورت در حالت عادی مانند بادکنکی دوبعدی بود و آن را چنان با ادویه پوشانده بود که در هر زمان می توانست آن را به صورت سه بعدی و درست به شکل یک انسان در آورد. او یارانش را به درون خانه می برد و به آنها می گفت: ابوالحسن موسی بن جعفر نزد من است. اگر می خواهید او را ببینید و بدانید که من از طرف او پیامبر هستم، بیایید تا او را به شما نشان دهم؛ سپس آنان را به اتاق می برد و به آنان می گفت: آیا غیر از من و خودتان کسی را می بینید؟

آنان می گفتند: خیر.

می گفت: آیا پشت پرده کسی را می بینید؟

جواب می دادند: خیر.

آن گاه آنان را از اتاق بیرون می کرد و آن صورت را که در پشت پرده مخفی کرده بود، به شکل سه بعدی در می آورد و سپس یارانش را به داخل فرامی خواند و می گفت: نگاه کنید.

آن مردم بیچاره هم باور می کردند که او امام موسی علیه السلام است. سپس ابن بشیر نزدیک صورت شده، وانمود می کرد صورت در حال مناجات و گفتگو با اوست؛ سپس آنها را بیرون می کرد و صورت را به شکل اول در می آورد. این کارها باعث تقویت ایمان یارانش به او می شد.

این فرقه همچون فرقه‌های دیگر، باورهای باطلی داشتند.

امام کاظم علیه السلام سه بار او را لعنت و سپس چنین نفرین کرد: «خدا حرارت آهن را به او بچشانند!». امام کاظم علیه السلام می فرمود: خدایا من از آنچه ابن بشیر درباره‌ام ادعا می کند، به سوی تو بیزاری می جویم. خدایا! مرا از دست او راحت کن و... خدایا از تو می خواهم مرا از این پلید نجس (محمد بن بشیر) خلاص کنی که شیطان در نطفه او شریک بوده است.

سرانجام نفرین‌های امام کاظم علیه السلام اثر خود را کرد و ابن بشیر به بدترین وجهی به هلاکت

رسید.^{۴۷}

بعد از وفات امام موسی کاظم علیه السلام تا زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام، کمتر مواردی را می یابیم که به عنوان فرقه‌های غلات مطرح شده باشند. بلکه تنها اشخاصی به عنوان غالی مطرح بودند که نوعاً طرفدار فرقه‌های معروف (دوره‌های قبل) غلات، مانند خطابیّه بودند؛ بنابراین می توان این دوره را دوره غلات بدون فرقه نامید. از آنجا که بعضی از این افراد نقش مهمی در تقویت غلات داشتند، در اینجا نام مهم ترین آنان را از قرار زیر ذکر می کنیم:

۱. یونس بن ظبیان در زمان امام رضا علیه السلام: نقل شده است وقتی دختر ابوالخطاب از دنیا

رفت، یونس بر سر قبر او آمد و گفت: «السلام علیک یا بنت رسول الله»؛ این حاکی از

آن است که یونس از پیروان ابوالخطاب بود و او را پیامبر می انگاشت. گفته می شود وی

امام رضا علیه السلام را خدا می دانست.

۲. حسین بن علی خواتیمی: او نیز زمان حضرت رضا علیه السلام را درک کرده، تا زمان امام حسن

عسکری علیه السلام زنده بود. وی در زمان امام عسکری علیه السلام به عنوان غالی بروز و ظهور یافت.

۳. محمد بن فرات: به او نسبت غلو و شرب خمر داده شده است. او یکی از کسانی بود که در زمان امام عسکری علیه السلام کمک‌های فراوانی به محمد بن نصیر نمیری می‌کرد.
- ۴ و ۵. هاشم بن ابی هاشم و جعفر بن واقد: این دو از غلات دوره امام جواد علیه السلام و از پیروان ابوالخطاب بودند. امام جواد علیه السلام در حدیثی پس از لعنت کردن ابوالخطاب و یارانش فرمود: این دو نفر، یعنی ابوالعمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم، به وسیله ما - و اعتبار ما - مال مردم را می‌خورند، در حالی که مردم را به تعالیم ابوالخطاب دعوت می‌کنند. خدا ابوالخطاب و آنان که با او بودند و آنان که سخنان وی را قبول کنند، لعنت کند. سپس سه مرتبه فرمود: «لعنهم الله»: خدا ایشان را لعنت کند.
- ۶ و ۷. ابوالسمهري و ابن ابی الزرقاء: این دو نفر نیز در زمان امام جواد علیه السلام می‌زیستند و بر آن حضرت دروغ می‌بستند و ادعا داشتند داعیان آن حضرت علیه السلام هستند. حضرت امام جواد علیه السلام از آنها بیزارى جسته، خون آنها را حلال دانست.
۸. فارس بن حاتم قزوینی: او از غلات زمان امام علی النقی علیه السلام بود که مورد لعن آن امام قرار گرفت.
۹. حسن بن محمد، معروف به ابن بابای قمی: او در زمان امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیست و ادعای نبوت از سوی آن حضرت داشت. حضرت در نامه‌ای به ابو محمد بن فضل بن شاذان، او را لعنت کرده، ادعای او را تکذیب نمود و فرمود: شیطان او را مسخر خود کرده است و خدا لعنت کند آن کسی را که ادعای او را بپذیرد... او مرا اذیت کرده است، خدا او را لعنت کند. حضرت در این نامه، از ابو محمد و تمام شیعیان خواسته است از حسن بن محمد بیزارى و دورى بجویند.

۱۱۰ و ۱۱۱. علی بن حَسَنَکَه و قاسم بن یقظین (قاسم بن حسن بن علی بن یقظین): این دو نفر هر دو از اهالی قم بودند و در زمان امام حسن عسکری علیه السلام زندگی می کردند. اعتقاداتی که به این دو نسبت داده اند، چنین است:

۱. امام حسن عسکری علیه السلام اول قدیم است.

۲. خداوند که می فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، مرادش از نماز، مردی است [که باید او را دوست داشت] و منظور، رکوع و سجود و همین طور زکات و دیگر واجبات نیست.

آنها این اعتقادات را بار روایات ساختگی به امامان شیعه نسبت می دادند. امام حسن عسکری علیه السلام در جواب احمد بن عیسی که از آن حضرت درباره این اعتقادات سؤال کرده، نوشته بود ما را نه امکان رد این دعوی است، چرا که به پدران شما نسبت می دهند و نه امکان قبول، چرا که ادعای بزرگی می کنند، چنین نوشت: «اینها دین ما نیست، از او دوری جوید».

در روایتی دیگر، امام عسکری علیه السلام هر دوی آنها را لعنت کرده، فرمودند: «شیطان نزد قاسم ظاهر می شود و گفتارهای بیهوده را در قلب او می اندازد».^{۴۸}

امام مهدی (عج)

زمان غیبت صغری

در زمان حضرت حجت (عج)، آن حضرت چهار نایب خاص داشتند که رابط آن حضرت با مردم بودند. در این زمان بعضی از افراد سرشناس شیعه، به مقام نیابت نایبان حسد برده، خود را شایسته آن مقام دانستند؛ اما چون از ناحیه آن حضرت برای آنان مقامی در نظر گرفته نشد، برای جلب مردم،

ادعای نیابت و بابیت آن حضرت را کردند و سعی در جذب افراد به سوی خود داشتند تا از این راه به مال و جاه و مقام برسند؛ اما چون نایبان واقعی آن حضرت به شدت با آنان برخورد می کردند و نیز از سوی حضرت حجت (عج)، نوشته هایی (توقیعات) در رد آنان صادر شد، راه غلو در پیش گرفتند و ادعاهای گزاف و بزرگی درباره خود و در بعضی موارد، درباره ائمه مطرح کردند و عده ای را گمراه ساختند. در ادامه به چند نفر که به نام آنها فرقه هایی از کتب ملل و نحل ذکر شده است، اشاره می کنیم:^{۴۹}

۱. شریعیه: منسوب به ابو محمد حسن الشریعی (السریعی) می باشد. او از یاران امام علی

النقی و امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می رفت. وی پس از وفات امام عسکری علیه السلام، انتظار نیابت حضرت حجت (عج) را داشت، اما بر آورده نشد؛ پس خود، برای خویش این مقام را ادعا کرد و بر خدا و ائمه علیهم السلام دروغ هایی بست. پس از چندی توقیع ها و نوشته هایی از سوی حضرت در رد او صادر شد و از آن پس، شیعیان از او بیزار می گشته، او را لعنت می کردند.

۲. نمیریّه: منسوب به محمد بن نصیر فهری نمیری. از بعضی نوشته ها بر می آید وی از اصحاب امام محمد تقی علیه السلام به شمار می رفته، ادعاهای باطلی در زمان آن حضرت داشته است که مورد لعن آن حضرت واقع شده است. وقتی برای به دست آوردن دل آن حضرت نزد آن امام رفت، امام او را نپذیرفت و ناامیدانه وی را برگرداند. او در زمان امام علی النقی علیه السلام ادعای نبوت داشت و می گفت: امام علی النقی علیه السلام او را فرستاده است، آن حضرت را خدا می دانست. محمد بن نصیر در زمان غیبت صغری، ادعای بابیت و نیابت کرد.

۳. **شلمغانیه** (عزاقریه): منسوب به ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی العزاقری می باشد. او یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود و در آغاز، انحرافی نداشت، بلکه از فقهای بزرگ مذهب امامیه به شمار می رفت، اما پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام انتظار نیابت را داشت و وقتی نیابت به حسین بن روح واگذار شد، حسد او شعله ور شد و شروع به توطئه چینی علیه حسین بن روح کرد. او گفتارهایی از خود می ساخت و به حسین بن روح و دیگر نواب نسبت می داد. حسین بن روح نوبختی او را لعنت کرد و از همه شیعیان خواست از او دوری جویند؛ سپس توقیعی از سوی حضرت حجت (عج) صادر شد که حکم به ارتداد او داده شده بود و حضرت از او برائت جست، او را لعنت کرده بود.

۴. **هلالیه**: منسوب به احمد بن هلال عبتایی کوفی می باشد. او از اصحاب امام دهم و یازدهم بود و پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، وقتی وکالت و نیابت به محمد بن عثمان، دومین نایب خاص رسید، نیابت او را انکار کرد؛ با اینکه نیابت پدرش را قبول داشت. پس از چندی، در زمان نیابت حسین بن روح، توقیعی از حضرت حجت (عج) در لعن و بیزاری از او صادر شد.

۵. **بلالیه**: منسوب به شخصی به نام ابوطاهر محمد بن علی بن بلال می باشد. او نخست از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بود و پس از وفات آن حضرت نیز یکی از بزرگان امامیه به شمار می رفت؛ به طوری که ابوالقاسم حسین بن روح قبل از نیابتش برای حل بعضی از مشکلات به او مراجعه می کرد؛ اما پس از وفات یافتن ابو عمرو عثمان بن سعید و رسیدن نیابت به پسرش محمد بن عثمان، راه انحراف در پیش گرفت. علت انحراف وی آن بود که

او وکیل امام در گرفتن وجوهات بود و اموال زیادی از شیعیان نزد او جمع شده بود. وقتی محمدبن عثمان به نیابت رسید، از او درخواست استرداد آن اموال را کرد، اما او که حبّ جاه و مال وجودش را فرا گرفته بود، نیابت محمدبن عثمان را رد کرده و خود ادعای نیابت کرد. توقیعی از سوی حضرت حجت (عج) در لعن او صادر شد. پس از آن، شیعیان از او بیزاری جستند. البته درباره او سخنی از غلو و عقیده الوهیت اشخاص و تناسخ و حلول ذکر نشده است؛ بنابراین نمی توان وی را جزو غلات برشمرد؛ چه اینکه آیت الله خوئی^{۵۰} ایشان را فقط فاسدالعقیده می داند.

در پایان، موضع گیری ائمه و اقدامات آنان در مورد غلات را به طور خلاصه و دسته بندی شده یاد آور می شویم:

موضع گیری امامان در برابر غلات

اقدامات ائمه در برابر غلات را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. بازشناسی شخصیت غلات و منع شیعیان از مجالست و شنیدن سخنان آنها و محاصره همه جانبه ایشان: از مهم ترین اقدامات امامان در مبارزه با جریان غالی گری، معرفی شخصیت غالیان و منع شیعیان از مجالست با آنها بوده است؛ برای نمونه حضرت رضا ضمن برشمردن غلات در ردیف کافران، چنین می فرماید:

هر کس با آنها مجالست کند و یا با آنها بخورد و بیاشامد و دوستی خالصانه برقرار کند و یا با آنها ازدواج کرده و از میان ایشان برای خود همسری برگزیند و یا به آنها ایمنی بخشد و یا بر امانتی امینشان بشمارد و نیز سخنان آنها را درست بداند و یا به نیم گفتاری آنها را کمک و

یاری کند، باید بداند که از ولایت خداوند و رسول خدا و نیز از ولایت ما اهل بیت، بیرون رفته است.^{۵۱}

در حدیثی دیگر - که به واقع شاخصی برای سنجش ایمان است - گوش دادن به سخنان شخص غالی، برابر خروج از صراط مستقیم و درافتادن در مسیر کفر و الحاد معرفی شده است.^{۵۲}

امام صادق علیه السلام می فرماید: «کمترین چیزی که به وسیله آن، انسان از ایمانش خارج می شود، آن است که در مجلس یک غالی بنشیند، سخنانش را گوش دهد و آنها را تصدیق کند».^{۵۳}

۲. **اظهار بیزاری و لعن و نفرین غلات:** امام صادق علیه السلام خطاب به بشّار شعیری - یکی از غلات - چنین می فرماید: «از نزد من بیرون برو که خداوند تو را لعنت کند. سوگند به خدا هرگز سقف خانه‌ای بر سر من و تو سایه نخواهد افکند».^{۵۴}

همچنین در حدیثی که سدید صیرفی گزارشی از افکار غلات را به محضر حضرت صادق علیه السلام عرضه می دارد، امام چنین می فرماید: «ای سدید! گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خونم از این گروه بیزار است. خداوند و پیامبرش از آنها بیزار هستند و اینان بر دین من و دین پدرانم نمی باشند. به خدا سوگند! در روز قیامت، خداوند میان من و ایشان را جمع نخواهد کرد، مگر آنکه بر آنان غضبناک است».^{۵۵}

۳. **دروغ شمردن و تکذیب باورهای آنان:** بخش دیگری از فعالیت‌ها و اقدامات امامان در برخورد با فتنه غلات، دروغ شمردن و تکذیب عقاید و باورهای ایشان بوده است. آنان در محکومیت و تکذیب عقاید غالیان، تلاش‌های پیگیری داشته، از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند و از هر فرصتی برای ابهام‌زدایی و شناساندن شخصیت واقعی غلات بهره

جسته‌اند؛ برای نمونه امام صادق علیه السلام برای تکذیب و بی اعتبار دانستن عقیده کفر آمیز بشّار شعیری، چنین می فرماید:

به خدا سوگند احدی خداوند را کوچک نکرد، همانند کوچک نمودن این فاسق! همانا او شیطان، پسر شیطان است. آمده تا اصحاب و شیعیان ما را گمراه کند. اینک از او بر حذر باشید و باید حاضران این سخن را به غایبان برسانند. همانا من بنده خدا و فرزند بنده خدا و فرزند کنیز اویم که اصلا ب پدران و ارحام مادران مرا حمل نموده‌اند. به یقین، خواهم مُرد و سپس برانگیخته می شوم. آن گاه مرا باز می دارند و از من می پرسند. سوگند به خداوند که حتماً از آنچه این دروغگو درباره من و از زبان من ادعا کرده، سؤال می شوم! ای وای بر او! او را چه شد؟ خداوند او را بترساند! همانا در حالی که در بسترش آسوده است، مرا هراسان کرده و خواب را از من ربوده است. آیا می دانید چرا این را می گویم؟ این سخن را از این روی می گویم که در قبرم آسایش و آرام و قرار داشته باشم.^{۵۶}

۴. **تکفیر و تفسیق غلات:** غالبان در انجام فرایض دینی، اشخاصی لاابالی و غیر معتقد بوده، از ارتکاب معاصی و محرّمات نیز پرهیزی نداشتند؛ همچنین با طرح مسائل اغوا گرایانه ای چون الوهیت ائمه، پا از دایره توحید و عقاید صحیح اسلامی بیرون گذاشته، به مرز کفر و شرک داخل شده‌اند؛^{۵۷} از این روست که ائمه علیهم السلام در موقعیت های گوناگون، به تکفیر و تفسیق ایشان پرداخته، نقاب از چهره واقعی آنان به کنار زده‌اند.^{۵۸}

۵. **ترساندن و وعده آتش به غلو کنندگان:** پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می فرماید: ای علی! حواریون، عیسی را تصدیق و یهودیان وی را تکذیب کردند. برخی نیز در شأن وی، راه مبالغه و افراط و زیاده گویی در پیش گرفتند. تو نیز همچون مسیح خواهی بود که شیعیان تو را تأیید خواهند کرد؛ رشک کنندگان در مقام الایت، جایگاه بی بدیل تو را

انکار کرده، آن را دروغ خواهند پنداشت و گروهی دیگر نیز به مبالغه‌گویی در شأن توری خواهند آورد. پس بدان که جایگاه غلوکنندگان در آتش خواهد بود.^{۵۹}

امام رضا علیه السلام نیز در کلامی رسا، چنین فرمودند:

من تجاوز بأمیر المؤمنین العبودیة فهو من المغضوب علیهم و من الضالین؛ هر کس امیر المؤمنین علیه السلام را از حد بندگی بالاتر برد، از کسانی است که مورد غضب الهی قرار خواهد گرفت و در زمره گمراهان خواهد بود.^{۶۰}

۶. ردّ عقاید غلات و بیان عقاید صحیح: امام رضا علیه السلام وقتی شنید بعضی از افراد، صفات خداوند ربّ العالمین را به حضرت علی علیه السلام نسبت می‌دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و سپس فرمود:

منزه است خداوند! منزه است خداوند از آنچه ظالمان و کافران درباره او می‌گویند. آیا علی علیه السلام خورنده‌ای در میان خورندگان، نوشنده‌ای در میان نوشندگان، ازدواج‌کننده‌ای در میان ازدواج‌کنندگان و گوینده‌ای در میان گویندگان نبود؟! آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می‌ایستاد و به سوی او راز و نیاز می‌کرد؟! آیا کسی که این صفات را دارد، خداست؟! اگر چنین است، پس باید همه شما خدا باشید! چون در این اوصاف با علی علیه السلام مشترک هستید؛ صفاتی که همه آنها دلالت بر حدوث موصوف آنها دارد.^{۶۱}

آن‌گاه در جواب سؤال راوی که معجزات آن حضرت را دلیل غلات برای الوهیت او ذکر می‌کند، می‌فرماید: «اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبود، بلکه فعل قادری بود که به مخلوقات شباهت نداشت.»^{۶۲}

سپس آن حضرت با بیان مثال زیبایی، ریشه این مسائل را بیان می کند که خلاصه آن چنین است: ریشه این انحرافات جهل آنان است؛ مثل اینکه می گویند پادشاهی باشکوه و جلال وارد می شود و شما او را اکرام و تعظیم کنید، اما در این هنگام یکی از بندگان آن پادشاه بالشکر و حشم وارد می شود و آنها می پندارند او پادشاه است و هر چه آن بنده می گوید من بنده ام و همه این نعمات از آن پادشاه لازم التعظیم است، به گوش آنان نمی رود. آنها نیز چون علی و اولادش را دیدند که خداوند نعمت های فراوان به آنان عطا نموده است، او را به نام خدا خواندند....

امام صادق به یکی از اصحاب خود که نسبت به او افکار غلوآمیز داشت، فرمود:

ای اسماعیل! برای من آبی در «متوضاً» (محل وضو) بگذار تا وضو بگیرم. اسماعیل نیز چنین کرد و سپس با خود گفت: من درباره او اعتقاداتی چنین و چنان دارم (مثل اینکه او پروردگار و خالق و رازق است)، در حالی که او به وضو گرفتن احتیاج پیدا می کند. وقتی امام صادق از محل وضو خارج شد، فرمود: ای اسماعیل! ساختمان را بیش از آنچه ظرفیت دارد، بالا نبرید که منهدم خواهد شد. ما را مخلوق قرار دهید و آن گاه هر چه می خواهید، درباره ما بگویید.^{۶۳}

۷. صدور فرمان کشتن بعضی از غلات: ائمه سعی داشتند حتی الامکان در برخورد با

غلات، از مراحل ذکر شده استفاده کنند و با برهان و بیان عقاید صحیح و نیز اعلام بیزاری از آنها، خطر غلات را به حداقل برسانند، اما هنگامی که تندروی های غلات غیرقابل تحمل می شد، چاره ای به جز فرمان قتل آنان نمی دیدند که البته این موارد بسیار کم اتفاق می افتاد. شاید بتوان گفت کل مواردی که طی آنها دستور قتل غلات صادره شده، موارد اندک زیر است:

۱. فارس بن حاتم قزوینی یکی از خطرناک‌ترین غلات زمان امام حسن عسکری علیه السلام بود که بدعت‌های فراوانی گذاشت و بسیاری از مردم را فریب داد. امام خون او را هدر اعلام کرد و فرمود: هر کس مرا از دست او راحت کند و او را بکشد، من بهشت را برای او ضامن می‌شوم.^{۶۴} سرانجام یکی از اصحاب آن حضرت به نام جنید، فارس را به قتل رساند.

۲. امام جواد علیه السلام به یکی از یاران خود به نام اسحاق انباری می‌فرماید: خون ابوالسمه‌ری و ابن ابی‌الزرقاء که بر ما دروغ می‌بندند، برای همه مسلمانان هدر است. امام از اسحاق می‌خواهد آنها را بکشد و به او وعده راحتی در بهشت می‌دهد، اما آن دو همیشه از اسحاق دوری می‌جستند و اسحاق موفق به کشتن آنها نشد.^{۶۵}

۳. امام حسن عسکری علیه السلام به ابو محمد بن فضل بن شاذان دستور می‌دهد: اگر توانستی سر ابن بابای قمی - یکی از غلات بود - را با سنگ بشکنی، چنین کن که او مرا آزار داده است. خداوند او را در دنیا و آخرت آزار دهد.^{۶۶}

۴. امام حسن عسکری علیه السلام در نامه‌ای خطاب به بعضی از یاران خود، افزون بر ابراز تنفر و انزجار از علی بن حسکه و غلات دیگر می‌فرماید: از آنها دوری کنید که لعنت خدا بر آنها باد و اگر هر یک از آنها را یافتید، سر او را با سنگ بشکنید.^{۶۷}

پی نوشت‌ها

۱. راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۳۶۵.
۲. شیخ مفید، *تصحیح الاعتقاد*، ص ۱۳۱.
۳. همان.
۴. ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعه*، ص ۵-۱.
۵. نعمت‌الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۱۱۲.
۶. احمد واثلی، *هویه التشیع*، ص ۱۲۲.
۷. امروزه وهابیت در عربستان و سایر کشورها تبلیغ می‌کنند که شیعه به نبوت امام علی علیه السلام باور دارد و جبرئیل امین خیانت کرده، قرآن را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است؛ از همین رو شیعیان بعد از نماز سه بار دستها را بالا برده و می‌گویند خان الامین.
۸. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۰، ص ۷۵؛ حسن بن ابی الحسن دیلمی، *ارشاد القلوب*، ج ۲، ص ۳۱۱.
۹. نعمت‌الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۶۱ به بعد.
۱۰. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۲۶۱، باب ۱۰ «نفی الغلو فی النبی و الائمه».
۱۱. عبدالله مبلغی آبادانی، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، ج ۱، ص ۹۶. به نقل از: نعمت‌الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۲۹.
۱۲. همان.
۱۳. توبه: ۳۰.
۱۴. مائده: ۱۷ و ۷۲.
۱۵. سبأ: ۴۱.
۱۶. سامی العزیری، *الجدور التاريخية و النفسية للغلو و الغلاة*، ص ۷۳.
۱۷. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۲۷۱، ح ۱۹.
۱۸. ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۵، ص ۱۳۴؛ محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

۱۹. عبدالله سلوم السامرائی، *الغلو و الفرق الغالبية في الحضارة الاسلامية*، ص ۱۵. به نقل از: نعمت الله صفري فروشانی، *غالبان*، ص ۴۴.
۲۰. محمد بن احمد بن حبان، *صحیح*، ج ۹، ص ۱۸۳؛ محمد بن اسحق بن خزيمة، *صحیح*، ج ۴، ص ۲۷۴.
۲۱. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۴۰۸.
۲۲. محمد محمدی ری شهری، *اهل البيت في الكتاب و السنة*، ص ۵۱۷.
۲۳. *نهج البلاغه*، ج ۴، ص ۲۸، حکمت ۱۱۷.
۲۴. محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۳، ص ۳۰۸، باب «غسل الأطفال و الصبيان».
۲۵. حاج میرزا خلیل کمره‌ای، *آراء ائمة الشيعة الامامية*، ص ۱۹۰؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی، *زاد المسیر*، ج ۱، ص ۳۵۰؛ فخر رازی، *تفسیر کبیر*، ج ۸، ص ۱۱۷.
۲۶. فخر رازی، همان.
۲۷. علی بن حسام الدین متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۳، ص ۶۵۲؛ حاکم نیشابوری، *المستدرک*، ج ۳، ص ۱۷۹.
۲۸. محمد بن علی بن محمد شوکانی، *نیل الأوطار*، ج ۸، ص ۶؛ حر عاملی، *وسائل الشيعة*، ج ۲۸، ص ۳۳۶.
۲۹. احمد بن یحیی البلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۵۰۳.
۳۰. نعمت الله صفري فروشانی، *غالبان*، ص ۸۲.
۳۱. ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ص ۱۲۶ به بعد. به نقل از: نعمت الله صفري فروشانی، *غالبان*، ص ۸۳.
۳۲. سید محمد رضی رضوی، *کذبو علی الشيعة*، ص ۲۸۵؛ محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۲۹۹.
۳۳. شیخ طوسی، *الامالی*، ص ۶۵۰؛ محمد باقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۲۶۶.
۳۴. ابن ابی الفتح اربلی، *کشف الغمة*، ج ۳، ص ۳۳۹؛ شیخ علی کورانی، *معجم احادیث الامام المهدي (عج)*، ص ۲۹۴.
۳۵. حاج میرزا خلیل کمره‌ای، *آراء ائمة الشيعة الامامية*، ص ۴۴.
۳۶. ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحديث*، ج ۱۵، ص ۱۳۴؛ محمد تقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۱۰، ص ۴۳۰.
۳۷. عبدالله فیاض، *تاریخ الامامية*، ص ۱۱۲. به نقل از: نعمت الله صفري فروشانی، *غالبان*، ص ۹۴.
۳۸. همان.

۳۹. سامی العذیری، *الجدور التاريخية و النفسیة للغلو و الغلاة*، ص ۱۸۹ به بعد.
۴۰. همان، ص ۱۶۱؛ نعمت الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۱۰۰.
۴۱. سامی العذیری، *الجدور التاريخية و النفسیة للغلو و الغلاة*، ص ۱۶۶ به بعد؛ نعمت الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۱۰۴ به بعد.
۴۲. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۲۸۹؛ حسین بروجردی، *جامع احادیث الشیعة*، ج ۱۳، ص ۵۸۰.
۴۳. همان.
۴۴. آیا خبرتان دهم که شیطان ها بر چه کسی نازل می شوند؟ شیاطین بر همه دروغ سازان گنه پیشه نازل می شوند.
۴۵. محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۵۹۵؛ ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۵، ص ۲۵۷.
۴۶. سامی العزیری، *الجدور التاريخية و النفسیة*، ص ۱۷۳ به بعد؛ علی رضا کاوندی، «شخصیت شناسی ابوالخطاب»، ص ۹۳ به بعد.
۴۷. نعمت الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۱۲۲.
۴۸. همان، ص ۱۲۵ به بعد.
۴۹. همان، ص ۱۳۱ به بعد؛ اسکندر اسفندیاری، *طوائف غلاة*، صص ۱۲۸ و ۱۴۳؛ عبدالرسول الغفار، *شبهه الغلو عند الشیعة*، ص ۸۸ به بعد.
۵۰. ابوالقاسم خویی، همان، ج ۱۶، ص ۳۰۹ به بعد.
۵۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۲۷۳.
۵۲. همان، ص ۲۶۹.
۵۳. همان، ص ۲۷، ج ۱۴.
۵۴. همان، ص ۳۰۷.
۵۵. شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ش ۵۵۱.
۵۶. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۳۰۷.
۵۷. مجید معارف، *پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه*، ص ۳۱۲.
۵۸. ر.ک: محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۲۷۳؛ شیخ طوسی، *اختیار الرجال*، ش ۵۲۷.

۵۹. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۲۶۴.

۶۰. همان، ص ۲۷۴.

۶۱. همان، ج ۲۵، ص ۲۷۳، باب ۱۰ «نفی الغلو فی النبی والائمة علیهم السلام»

۶۲. همان.

۶۳. همان، ص ۲۷۹.

۶۴. محمدبن عمر کشی، رجال کشی، ص ۵۳۲، فی فارس بن حاتم القزوینی.

۶۵. همان، ص ۵۲۹، فی هاشم بن ابی هاشم و أبی السمهری.

۶۶. همان، ص ۵۲۰، فی الحسن بن محمد بن بابا القمی.

۶۷. همان، ص ۵۱۸، فی الغلاة فی وقت ابی محمد العسکری.

منابع

قرآن کریم.

١. نهج البلاغه، به کوشش محمد عبده، قم، دارالذخائر، ١٣٧٠ ش.
٢. ابن ابی الحدید، هبة الله، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ١٣٧٨ ق.
٣. ابن ابی الفتح الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، بیروت، دارالاضواء، [بی تا].
٤. ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر، ١٤٠٧ ق.
٥. ابن حبان، محمد بن احمد، صحیح ابن حبان، الطبعة الثانية، [بی جا]، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ق.
٦. ابن خزیمة، محمد بن اسحق صحیح ابن خزیمة، الطبعة الثانية، [بی جا]، المكتب الاسلامی، ١٤١٢ ق.
٧. بروجردي، حسین، جامع احادیث الشیعة، قم، المطبعة العلمية، ١٤٠٧ ق.
٨. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، مصر، دارالمعارف، ١٩٥٩ م.
٩. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسین، ١٤٢٢ ق.
١٠. حاکم نیسابوری، احمد بن ابراهیم، المستدرک، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشی، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
١١. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، الطبعة الثانية، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤١٤ ق.
١٢. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ٤، بیروت، ١٤٠٩ ق.
١٣. —، معجم رجال الحدیث، ج ٥، [بی جا]، [بی نا]، ١٤١٣ ق.
١٤. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب الی الصواب، [بی جا]، شریف رضی، ١٤١٢ ق.
١٥. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، مكتبة المرتضوية، [بی تا].
١٦. رضوی، سید محمد رضی، کذبوا علی الشیعة، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
١٧. سلوم السامرايی، عبد الله، الغلو و الفرق الغالیة فی الحضارة الاسلامیة، بغداد، دار الحریة للطباعة، ١٣٩٢ ق.
١٨. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، نیل الأوطار، بیروت، دارالجليل، ١٩٧٣ م.
١٩. صدوق، محمد بن علی بن قولویه، من لا یحضره الفقیه، ج ٢، قم، انتشارات جامعه مدرسین، [بی تا].
٢٠. صفری فروشانی، نعمت الله، غالیان: کاوشی در جریانهها و برآیندها، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ١٣٧٨ ش.

۲۱. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال*، به نقل از: صفری فروشانی، *غالیان*.
۲۲. —، *الامالی*، قم، دار الثقافة للطباعة والنشر، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. عزیری، سامی، *الجدور التاريخية و النسبية للعلو و الغلاة*، قم، دلیل ما، ۱۴۲۴ ق.
۲۴. فخر الرازی، محمد بن عمر، *التفسیر الكبير*، ج ۳، مکتب الاعلام الاسلامی، چ ۴، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. فیاض، عبدالله، *تاریخ الامامية و اسلافهم من الشيعة منذ نشأة التشيع حتى مطلع القرن الرابع الهجري*، الطبعة الثالثة، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۶ ق.
۲۶. کاوندی، علی رضا، «شخصیت شناسی ابو الخطاب»، *مجله حدیث اندیشه*، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ش ۶ و ۵.
۲۷. کشی، محمد بن عمر، *رجال*، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، چ ۵، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ ش.
۲۹. کمره ای، حاج میرزا خلیل، *آراء ائمة الشيعة الامامية في الغلاة*، [بی جا]، چاپخانه حیدری، [بی تا].
۳۰. کورانی، علی، *معجم احادیث الامام المهدي (عج)*، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۳۱. مبلغی آبادانی، عبدالله، *تاریخ ادیان و مذاهب جهان*، قم، انتشارات منطق (سینا)، ۱۳۷۳ ش.
۳۲. متقی هندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۳۳. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. محمدی ری شهری، محمد، *اهل البيت في الكتاب و السنة*، چ ۲، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۵ ش.
۳۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *تصحیح الاعتقاد*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۳۶. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، *فرق الشيعة*، نجف، مکتبه الحیدریة، ۱۳۸۸ ق.
۳۷. وائلی، احمد، *مویه التشيع*، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه اهل البيت، ۱۴۰۱ ق.